

جامعه چند فرهنگی و گفتگوی فرهنگی

سیما راستین

"چند فرهنگی" بودن یکی از موضوعات مهم اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بسیاری از جوامع مدرن به شمار می‌آید. گرچه پدیده جامعه چند فرهنگی نسبتاً کهنسال بوده و منشا و تاریخ آن در کشورهای مختلف، متفاوت است، اما اهمیت آن بویژه در عصر گلوبالیسم آشکار شده است که یکی از شاخصهای برجسته آن، "عبور انسانها از مرزها و عبور مرزها از انسانها"¹ است. در کشورهای استرالیا، کانادا و کشورهای اروپای غربی، کار فکری متمرکز و برنامه‌ریزی‌های عملی گسترده‌ای در زمینه تنوع‌گرایی فرهنگی و چگونگی تحقق آن در جامعه انجام می‌پذیرد. پیشبرد مطالعات و پروژه‌های امور میان فرهنگی، توسط کارشناسان دولتی، احزاب، دانشگاهها و انستیتوهای آکادمیک این کشورها، عمدتاً از ضرورت‌های اجتماعی-سیاسی و کشاکشهای فرهنگی سرچشمه می‌گیرد و نه تنها از کششها و انگیزه‌های پژوهشی. در سالهای اخیر، این بحث در جامعه ایران نیز که تاریخاً چه از زاویه جمعیتی و چه جغرافیایی، چند فرهنگی محسوب می‌شود، دامن زده شده است. تبلیغات تحریک آمیز سیاسی منتسب به ساموئل هانتینگتون² و تز جنجال برانگیز "برخورد تمدنها"³، که تخاصم فرهنگی میان دین اسلام و مسیحیت و کنفوسیوسی را در نظر دارد، با ادعای "گفتگوی تمدنها" پاسخ داده می‌شود. در این کشمکش هر یک از طرفین دعوا ادعا می‌کنند که بیشتر و بهتر موجودیت فرهنگهای متنوع را به رسمیت شناخته و حقوق آنها را رعایت می‌کنند. هدف این نوشته پاسخگویی به نظرات و ادعاهای سیاسی موافق و مخالف نیست. زیرا نه تخاصمهای سیاسی در سطح

¹ Klaus J. Bade, Die multikulturelle Herausforderung, Menschen Über Grenzen – Grenzen über Menschen, Beck'sche Reihe, München 1996,

اصطلاح "عبور انسانها از مرزها و عبور مرزها از انسانها" نخست توسط کلاوس باده، پروفیسور فلسفه، تاریخ و مدیر انستیتوی تحقیقات مربوط به مهاجرت و امور میان فرهنگی در دانشگاه اوزنابورگ، مطرح شده است. او با این عبارت، تداخل فرهنگی میان برخی گروهها و اقوام را هم از طریق ایجاد مرزهای نو و تشدید انگیزه مهاجرت انسانها به سرزمینهای دیگر (جنگ و تجزیه در کشورهای حوزه بالکان و اتحاد جاهیر شوروی) هم به عنوان پیامد برداشته شدن مرزهای میان کشورها مثل وحدت میان آلمان شرقی و غربی را در نظر دارد.

² ساموئل هانتینگتون، پروفیسور در رشته علوم سیاسی در دانشگاه هاروارد، در مقاله‌ای زیر عنوان "برخورد تمدنها" در سال ۱۹۹۳، تقابل تمدنها را پس از پایان جنگ سرد، سر فصل جدیدی در رخدادهای بین‌المللی اعلام می‌کند.

³ Samuel Huntington, Der Kampf der Kulturen. Die Neugestaltung der Weltpolitik im 21. Jahrhundert; Titel der amerikanischen Ausgabe: The Clash of Civilizations and the Word Order.³

Klaus P. Hansen, Kultur und Kulturwissenschaft, Eine Einführung, A. Francke Verlag Tübingen und Basel, 2. Vollst. Überarb. u. erw. Aufl. 2000

جهان را می‌توان به تضاد ریشه‌ای میان مذاهب نسبت داد و نه ادعای گفتگوی فرهنگی در حکومت‌های ایده‌نولوژیک و دینی را می‌توان جدی گرفت.

اما از آنجایی که گفتگو کردن بهترین ابزار حل و فصل اختلافات درون انسانی است، "گفتگو درباره گفتگو" نیز تلاشی است در این جهت. نوشته حاضر کوششی است برای روشن کردن و توضیح مفاهیم کلیدی مربوط به مقولات "جامعه چند فرهنگی"، "تنوع گرایی فرهنگی" و "گفتگوی فرهنگها". روشن است که پاسخگویی دقیق به هر پرسشی، ابتدا مستلزم در اختیار داشتن مفاهیم روشن و ابزار مناسبی است، که از زاویه آکادمیک و تجربی مورد سنجش قرار گرفته‌اند. سپس راه برای سنجش و قضاوت آگاهانه باز می‌شود.

مفهوم فرهنگ

برای ورود به بحث جامعه چند فرهنگی و مقولات خویشاوند آن، در اختیار داشتن درک روشنی از مفهوم فرهنگ ضروری است. درباره مفهوم فرهنگ، چگونگی پیدایش آن، تحولات فرهنگی در طول تاریخ، تاثیر تکامل زبان بر فرهنگ، رابطه رفتارهای اجتماعی با فرهنگ، فرهنگ مادی و معنوی، فرهنگ و نورمهای اجتماعی، خرده فرهنگها، فرهنگهای قومی و تداخلهای فرهنگی، پژوهشهای بیشماری انجام گرفته و ادبیات وزینی به زبانهای مختلف وجود دارد. من در این نوشته به ناگزیر فقط به بیان مفهوم فرهنگ اکتفا می‌کنم تا به کمک آن ورود به بحث تنوع فرهنگی امکان پذیر شود.

کلاوس پ. هنزن^۴ برای تعریف فرهنگ از چند مثال تیپیک و رایج استفاده می‌کند:

- خانواده X خیلی با فرهنگ هستند، غالباً به اپرا و تئاتر می‌روند.
- خانواده Y واقعا بی فرهنگ هستند. همه دستاوردهای تمدن مثل حمام، مسواک و لباس خواب را در اختیار دارند، اما از آنها استفاده نمی‌کنند.
- خانواده Z به آشنایی با فرهنگهای دیگر علاقه دارند. آنها اغلب به کشورهای دیگر سفر می‌کنند و برای شناختن فرهنگ این کشورها، با مردم بومی ساکن آن کشورها ارتباط می‌گیرند.

فرهنگ در تعریف اول و دوم به عنوان بخشی از زندگی اجتماعی و نحوه زندگی گروهی از انسانها تعریف می‌شود که گرچه برای تداوم حیات بلاواسطه مادی از اهمیت تعیین کننده‌ای برخوردار نیست، اما رفتار منطبق با آن مورد ارزشگزاری مثبت و عدم رعایت آنها مورد تحقیر قرار می‌گیرد. در مثال سوم نیز نوعی از نحوه زندگی بخشی از انسانها تشریح می‌شود اما تفاوت آن با دو تعریف دیگر در خودداری از ارزشگزاری است. علاقه خانواده Z برای

شناختن فرهنگهای بیگانه مورد قضاوت مثبت و منفی قرار نگرفته است. از جمع نسبی سه مثال فوق می‌توان به یک نتیجه‌گیری واحد رسید: فرهنگ عبارت است از نحوه زندگی ویژه یک فرد و یا یک گروه انسانی و آنچه در بیان آمریکایی آن *way of life* نامیده می‌شود. فرهنگ و یا نحوه زندگی و عادات ویژه انسانها منطقی از تربیت خانوادگی، موقعیت قشری و طبقاتی، گروه سنی، تعلقات دینی و گروهی، زبان، تاریخ قومی و منطقه‌ای، سطح آموزش و مختصات جغرافیایی و اقلیمی، سرچشمه می‌گیرد و عوامل متعددی در زندگی طبیعی و اجتماعی افراد را منعکس می‌کند. به این اعتبار و باتکیه به این تعریف، تعدد فرهنگهای متنوع در جوامع انسانی بسیار گسترده است. فرهنگ و تنوع فرهنگی تنها به فرهنگ اسلامی و مسیحی و یا فرهنگ اروپایی و مثلاً در مقابل آن آفریقایی محدود نمی‌شود، بلکه گستره آن به گروههای انسانی درون یک جامعه نیز می‌رسد، از جمله فرهنگ جوانان، فرهنگ زنان، فرهنگ معلولین، فرهنگ سالخوردگان و فرهنگ کودکان.

جامعه چند فرهنگی واقعی جغرافیایی، جمعیتی

کلاوس باده تنوع فرهنگی جوامع انسانی را به عنوان پدیده‌ی دیرینه عبور انسانها از مرزها و عبور مرزها از انسانها توضیح می‌دهد. در واقعیت نیز در عصر استعمار و امپراتوری رومی و عثمانی، دولتهای استعمارگر با اشغال سرزمینهای دیگر مرزهای خود را گسترش داده و تلاقی فرهنگی نیز یکی از نتایج جنگها و سلطه‌جویی‌های آن دوره بوده است.

تنوع فرهنگی به معنای وجود واقعی و مادی فرهنگهای متفاوت در یک واحد اجتماعی خانوادگی، آموزشی، حرفه‌ای، اداری، هنری، ورزشی، جغرافیایی، دولتی-کشوری و غیره است. این مفهوم به خودی خود، منحصر باری اطلاعاتی دارد. و هیچگونه سنجش و ارزش‌گذاری معنوی، اجتماعی و حقوقی درباره جایگاه و کیفیت رابطه فرهنگهای موجود در یک واحد اجتماعی مفروض را حمل نمی‌کند. عبارت تنوع فرهنگی حکایت از واقعیتی می‌کند که در خود وجود دارد. برای مثال: ایران کشوری است که در آن ملیتهای مختلف، مذاهب مختلف و فرهنگهای متفاوت وجود دارند. عبارت فوق واقعیت موجود را منعکس کرده و بهیچوجه درباره وضعیت اجتماعی، حقوقی و رابطه معنوی (ارج‌گذاری متقابل) حاملین این فرهنگها گزارشی نمی‌دهد. منطبق بر این تعریف به جرات می‌توان بسیاری از کشورهای جهان مثل آمریکا، استرالیا، کانادا، ایران، نیوزلند، شماری از کشورهای آمریکای لاتین را در طولانی‌ترین امتداد تاریخیشان "چند فرهنگی" / *multicultural* لقب نهاد. در حالیکه در این کشورها، ارج‌گذاری معنوی به ویژه‌گی‌های فرهنگی، برخورداری از حقوق اجتماعی عادلانه و مشارکت سیاسی اقلیت‌ها تأمین نشده و یا دچار کمبودهای جدی هستند. وجود تنوع فرهنگی در یک جامعه به خودی خود،

به مفهوم تنوع گرایی فرهنگی نبوده و هیچگونه امتیاز دموکراتیک محسوب نمی‌شود. گفتگوی میان فرهنگها مشروط به رعایت ارج متقابل فرهنگی و تأمین حقوق اجتماعی برابر برای حاملین فرهنگهای متفاوت است.

جامعه چند فرهنگی و تنوع گرایی فرهنگی

تنوع گرایی فرهنگی ایده و کنشی سیاسی اجتماعی و حقوقی است، که روحی گشاده در رویارویی با دیگر فرهنگهای متنوع بشری را بیان می‌کند. این گشاده رویی فرهنگی در جوامع مدرن و دموکراتیک در قوانینی بازتاب می‌یابد که از تبعیض و تحقیر و به حاشیه راندن دیگر فرهنگها جلوگیری کرده و برای افراد این فرهنگها، حقوق برابر فردی، اجتماعی و مشارکت سیاسی به رسمیت می‌شناسد. مجموعه قوانین و تدابیری که توسط جامعه میزبان به منظور حمایت اجتماعی و معنوی فرهنگهای میهمان وضع می‌شوند، زیر عنوان برنامه‌های هماهنگ کننده فرهنگی تعریف می‌شوند.

گفتمان تنوع گرایی فرهنگی اوایل دهه شصت در کانادا مطرح و اوایل دهه نود وارد مباحث جامعه شناسی این کشور شد. تنوع گرایی فرهنگی در سال ۱۹۷۱ در کانادا و در سال ۱۹۷۷ در استرالیا به سیاست رسمی این کشورها ارتقا یافت. مفهوم جامعه چند فرهنگی نخست در دهه هشتاد به محافل آکادمیک و سیاسی آمریکا و اروپا راه یافت. دلایل بروز این پدیده عمدتاً منافع اقتصادی، اجتماعی و تعریف نوینی از سلطه سیاسی بودند که زیر عنوان جهانی شدن سرمایه و جابجایی آن در جهان، تعریف می‌شوند. در این مقطع، فروپاشی سیستم سوسیالیستی در اروپای شرقی و روسیه، به جنگهای بالکان، منازعات قومی، مذهبی، فرهنگی و نژادگرایی در اروپا منجر شد. یکی از پیامدهای این وضعیت، تشدید روند مهاجرت شهروندان کشورهای درگیر جنگ، به کشورهای اروپایی بود. گرچه عبور انسانها از مرزها داستان طولانی‌تری از عبور مرزها از انسانها دارد، اما این جابجایی انسانی، نخست به گونه‌ای چشمگیر پس از دوره استعمارگرایی انجام گرفت. برخی تاریخ نویسان مهاجرت وسیع اهالی کشورهای زیر سلطه استعمار فرانسه و انگلیس را به متروپلها فرانسوی و انگلیسی به طنز "انتقام تاریخ استعمار" می‌نامند: "We are here because you were there"^۵ انگیزه مهاجرت گروهی در جامعه شناسی به وسیله فاکتورهای دفع کننده و جذب کننده pull und -push Faktoren توضیح داده می‌شوند. هرگاه در جامعه‌ای عوامل دفع کننده در برابر ملزومات زندگی طبیعی انسانی مثل آزادی، عدالت، اشتغال و امنیت، افزایش یابند، نیروهای انسانی به

⁵ Klaus J. Bade, Grenzerfahrungen- die multikulturelle Herausforderung, in: Die multikulturelle Herausforderung, Menschen über Grenzen, Grenzen über Menschen, Herausgegeben von Klaus J. Bade, Beck'sche Reihe

گریز از وضعیت و مهاجرت مجبور می‌شوند. در چنین موقعیتی، جوامعی که بلحاظ تأمین آزادی و امنیت و اشتغال (عوامل جذب کننده) در موقعیت بهتری قرار دارند، مهاجرین بیشتری را بسوی خود جذب می‌کنند.

به این ترتیب از ۱۹۸۰، سامان دادن به وضعیت زندگی مهاجرین تازه وارد به دولتهای اروپایی نیز تحمیل شد. در این زمان دیگر سلاحهای تشویق به بازگشت که در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نسبتاً ثمربخش بود، کارگر نمی‌افتاد. می‌بایست تدابیر دیگری اندیشید. از طرف دیگر بازگشت به اروپای سفید و یکدست و عاری از تنوع نیز، در عصر جهانی شدن سرمایه، برآمدهای شگفت‌انگیز اقتصادی، تحولات دگرگون کننده در عرصه حمل و نقل و ارتباطات و تحرک نیروی کار در ابعاد جهانی، مطلقاً امکان نداشت. بنابراین تنها راه خردمندانه، تکیه بر گفتمان تنوع‌گرایی فرهنگی Multiculturalism و کاربست عملی آن در عرصه‌های زندگی سیاسی و اجتماعی بود. تنوع‌گرایی فرهنگی در غالب مباحث علمی و پژوهشی، پروژه‌های آموزشی در کودکانها و مدارس، رهنمودهای قانونی و مصوبه‌های دولتی به پیشرفتهای چشمگیری دست یافته است. این فرآیند طی ۲۰ سال گذشته، از مراحل فکری پیچیده و آزمونهای سیاسی-اجتماعی دشواری گذر کرده است.

مقاومت در برابر تنوع‌گرایی فرهنگی در جوامع اروپایی

دهه نود در اروپا و به ویژه آلمان را می‌توان دهه مقاومت در برابر تنوع‌گرایی فرهنگی نام نهاد. بحثهای رادیکال در پارلمان علیه جامعه چند فرهنگی و خطرات آن برای جامعه و ساکنین اروپایی آن، گزارشها و تفاسیر تحریک کننده علیه خارجیها در رسانه‌های گروهی، حملات نژادپرستانه علیه مهاجرین در اماکن مسکونی و خیابانها، نگرانی و وحشت اهالی بیطرف و یا علاقمند به وجود تنوع را نیز برانگیخت. صرفنظر از تنوع اشکال مقاومت در جامعه، عزیمتگاه فکری مشترکی در همه مخالفتها وجود داشت؛

ملت، فرهنگ و هویت، یک ساختار یکدست و هماهنگ هستند.

میان ملتهای مختلف و فرهنگهایشان، تفاوتها و بنیادین وجود دارد.

ملتها و فرهنگها دارای ارزش برابر نیستند. برخی فرهنگها برتر و برخی پست تر هستند.

این دیدگاه به دلیل قضاوت جهان‌شمول و التقاط فاکتورهای بیولوژیک با فاکتورهای فرهنگی به انتقاد کشیده شده و از اعتبار قابل توجهی برخوردار نیست.

جامعه چند فرهنگی به مثابه شانس برای غنای فرهنگی و پیشرفت اجتماعی

طیف طرفداران جامعه چند فرهنگی در اروپا به مراتب گسترده‌تر از مخالفین آن بوده و هست. در میان طرفداران تنوع فرهنگی جامعه چند جریان متمایز را می‌توان تفکیک کرد:

چند فرهنگ گرایی رومانتیک، کنش حمایت افراطی

طرفداران این نوع تنوع فرهنگی به فاکتورهای ساختاری در جامعه کم بها داده و به شیوه‌ای احساساتی به مسئله نزدیک می‌شدند. در طرفداری از حضور مهاجرین و تنوع فرهنگی دچار اغراق شده و طرحهای مطمئنی که حضور خارجیها را به عنوان شهروندان برابر حقوق تأمین کند، در اختیار نداشتند. روش تبلیغاتی و شعارهایشان بیشتر بی‌علاقگی ایجاد می‌کرد تا سمپاتی. آنته تراپیل^۶ در کتاب "مهاجرت در جوامع مدرن" می‌نویسد: گرایش رومانتیک چند فرهنگ گرا، برای ابراز طرفداری خود، باحرارت به مصرف فرآورده‌های خوراکی مهاجرین می‌پردازد. خوردن پیتزا و کباب ترکی را دلیلی بر چند فرهنگ گرایی خود می‌داند. تراپیل همچنین به نوشته‌ای در یک روزنامه چاپ هامبورگ در سال ۱۹۹۶ اشاره می‌کند، "مصرف ۷۲۰ میلیون ساندویچ کباب ترکی در سطح آلمان ثابت می‌کند که آلمان کباب ترکی را دریافته است. طبق یک آمارگیری، هر شهروند آلمانی در سال بیش از یک کیلو گرم کباب ترکی می‌خورد. وجود یک شبکه مترکم از ۱۰۰۰۰۰ اغذیه فروشی کباب ترکی در آلمان، آلمانیها را به شرقیهای هدایتگر نیمکره غربی ارتقا داده است."^۷

جلوه دیگری از تنوع گرایی فرهنگی رومانتیک در دهه های ۶۰ تا ۷۰ در فرانسه و در شکل ضعیفتری در آلمان وجود داشت که آنرا^۸ Affirmative action کنش حمایت افراطی از گروههای مورد تبعیض می‌نامند. شاخص تفکر کنش حمایت افراطی، امتیاز دهی ویژه به اقلیت و یا گروه مورد تبعیض بدون رعایت عدالت عمومی است. عزیمتگاه این گرایش فکری، نه برابر حقوقی گروههای مورد تبعیض، بلکه پستی و حقارت آنهاست. از اینروست که اقدامات اغراق آمیز آنها را "تبعیض مثبت" می‌نامند. این گرایش که اولین بار در سال ۱۹۶۵ به عنوان یکی از سیاستهای دولتی در دوره ریاست جمهوری لیندون جانسون در ایالات متحده امریکا به اجرا در آمد، حمایت ویژه اجتماعی از برخی گروههای مورد تبعیض را هدف قرار می‌داد. این سیاست بهیچوجه به رسمیت شناختن هویت فرهنگی گروههای حمایت شونده را مورد توجه قرار نمی‌داد، بلکه امتیاز دهی گزینشی به اعضای این گروهها را در چارچوب برخی اصلاحات اجتماعی در عرصه تحصیلی، شغلی، مسکن دنبال می‌کرد. این سیاست در فرانسه نیز برای خارجیها به اجرا در آمد و نتایج واژگونه‌ای از جمله برانگیخته شدن حسد و خشم فرانسویهایی را به بار آورد که خود مورد تبعیض و نابرابری اجتماعی بودند. محور انتقاد به سیاست کنش تصدیقی، در تقابل قرار

^۶ Anette Treibel, Migration im modernen Gesellschaften, soziale Folgen von Einwanderung, Gastarbeit und Flucht, Uventa Verlag, 1999

^۷ Seite 65

^۸ Affirmative action: Aktive Bevorzugung diskriminierter Minderheitsgruppen.

گرفتن هنجار برابری با تصمیم به ارجحیت دادن به یک گروه معین است. اگر تأمین حقوق برابر در جامعه، یک هدف و یک سمت گیری است، هرگونه امتیاز دهی فردی و یا گروهی، به معنای نقض هدفهای برنامه‌ای آن جامعه محسوب می‌شود. ارجحیت دادن بایستی در خدمت برابری قرار بگیرد. به این ترتیب که به گروه مورد تبعیض امکاناتی داده شود تا اعضای آن بتوانند همانند بقیه افراد جامعه، برای حل مشکلات خود راهیابی کنند، برای مثال اجازه کار و امکانات برابر آموزشی. یک دولت دموکراتیک با هدفهای اجتماعی به ویژه بایستی از امکانات رسانه‌های گروهی و آموزشی برای از بین بردن پیشداوریهای موجود در جامعه علیه اقلیت‌ها و گروههای مورد تبعیض، استفاده کند. در جامعه‌ای که بحران مسکن و اشتغال وجود دارد، قایل شدن امتیازات ویژه کاریابی و یامسکن‌یابی برای اقلیتهای فرهنگی، نه فقط به اصطکاکهای شدیدتر اجتماعی و تضعیف دموکراسی منجر خواهد شد، بلکه گفتگوی میان فرهنگها نیز پا نخواهد گرفت.

چند فرهنگ‌گرایی از دیدگاه جهان‌شمولی فرهنگی

جریان فکری و پرنفوذی که در کشورهای اروپای غربی بر امر تنوع‌گرایی فرهنگی غلبه داشته و همچنان خط غالب در پروژه‌های انتگراسیون مهاجرین را تشکیل می‌دهد، جهان‌شمولی فرهنگی است. جهان‌شمولی فرهنگی از نظریه تکامل طبیعی برخاسته و از روح مسلط بر دوره روشنگری الهام می‌گیرد. بر اساس این نظریه، تکامل فرهنگی مسیر و یا نردبان معینی است و مشخصه‌های ثابتی دارد. تمام اقوام بشری به تناسب پیشرفتهای اجتماعی خود این مراحل را طی کرده و متناسب با مرحله‌ای که در آن قرار دارند، ارزش‌گذاری می‌شوند. این مسیر از توحش شروع شده و به مدرنیته منتهی می‌شود. روند تکامل فرهنگی بنا بر تقسیم بندی کلاسیک، به مرحله آغازین، میانه و بالا تقسیم می‌شود. بر مبنای این نظریه تمامی جوامع بشری متناسب با مرحله‌ای که در آن قرار گرفته‌اند قابل مقایسه، طبقه‌بندی و جایگیری هستند. بر مبنای این مقایسه با مدرنیسم، جوامع موجود بر روی کره زمین با معیار پیشرفتگی و یا عقب‌افتادگی در مراحل تمدن، ارزش‌گذاری فرهنگی می‌شوند. طرفداران ایده استعمارگرایی و نژادگرایی، با اتکا به این نظریه، قادر به توجیه خود بودند. استعمار و استثمار ملتها و قومهای زیر سلطه با این توجیه که خود آنها قادر به ورود به مرحله تمدن نیستند و بایستی با فشار آنها را استحاله کرد، انجام می‌گرفت. نگرش جهان‌شمولی فرهنگی در اروپا دارای خصیصه اروپا مرکزمداری است. جهان‌شمول‌گرایی همچنین خصیصه غالب مذاهب و ایده‌تولوژی‌هایی است که جهان و جهانیان را تنها در چارچوب احکام و فرهنگ خود به رسمیت می‌شناسند و برای موجودیت "فرهنگهای دیگر" و "دیگر بودگی" ارجح و اعتبار قائل نیستند. فرهنگ جهان‌شمول در شکل رادیکال خود و در وضعیت سلطه، به حاشیه راندن و حذف دیگر فرهنگها را ممانعت نمی‌کند.

رویکرد دولتهای اروپایی به امر تنوع گرایی فرهنگی تا اواخر دهه نود متکی به ایده اونیورسالیستی فرهنگی و باهدف اروپایی کردن مهاجرین و پاکیزه کردن آنها از هرگونه آلایش دیگر فرهنگی بوده است.

اغلب پروژه‌های انتگراسیون مهاجرین نیز، استحاله کامل فرهنگی (Assimilation) آنها را دنبال می‌کرد. تحقق رادیکال ایده اونیورسالیسم فرهنگی به معنای انکار مطلق تنوع گرایی فرهنگی است. آنگاه که ایده‌آل و هدف یک جریان فکری، هم‌رنگ کردن تمامی جلوه‌های فرهنگی و انسانی در جامعه باشد، دیگر نمی‌توان از گفتگوی فرهنگها سخن گفت.

نظریه نسبیت گرایی فرهنگی

در مقابل با این نظرجهان‌شمولی فرهنگی، جریان فکری نسبیت گرایی فرهنگی قرار دارد. نسبیت گرایی فرهنگی بر این بنیاد استوار است که هر فرهنگی متشکل از مجموعه‌ای اجزای غیر قابل مقایسه است. نسبیت گرایی فرهنگی، نظر اونیورسالیستی را گرایشی قوم‌گرایانه‌ای می‌داند که منافع قومی و فرهنگی نیروهای مسلط جهان یعنی سفیدها، مردها و غربی‌ها را بیان می‌کند. بر اساس دیدگاه تکامل طبیعی، هرچه انسانیت پیشرفت بیشتری کند، فرهنگهای کوچک بیشتر به مسیر تمدن مدرن خواهند رسید و در آن مستحیل خواهند شد. در مقابل نسبیت‌گرایان فرهنگی بر این باورند که انسان قویا به زمان و موقعیت فرهنگی خود وابسته است و هر فرهنگی بایستی در استقلال، تداوم و استعداد بازتولید خود فهمیده شود. با اتکا بر نظریه فرهنگ گرامی‌توان مفهوم فرهنگ را در ابعاد کارا کتر هر فرد بشر ادامه و گسترش داد. نسبیت‌گرایان فرهنگی بر این باورند که هر فرهنگی مدل‌های شخصیتی ویژه خود را می‌آفریند که با کارکتر عمومی آن فرهنگ انطباق دارد. فشرده این دو گرایش را می‌توان به اختصار چنین به بیان درآورد: نظریه تکاملی بر استحاله فرهنگهای منفرد در ارزشهای جهان‌شمول خرد و حقوق مدرن تکیه دارد و نظریه فرهنگ گرا بر ویژگی فرهنگی.

تکیه بر ویژگی‌های فرهنگی در دیدگاه نسبیت‌گرایان تا جایی می‌رسد که قتل‌های ناموسی، خشونت ورزی‌های انتقامی و سوزاندن زنان در برخی فرهنگها را نیز به عنوان ویژگی فرهنگی تعریف کرده و در توضیح آنها در برابر اصول و قوانین جهان‌شمول حقوق بشر ناتوان بوده و در تناقض قرار می‌گیرد. گرایش نسبیت گرایی فرهنگی بر آن است که با به رسمیت شناختن ویژگی‌های فرهنگی گروههای مختلف در جامعه، فضای مناسبی برای گفتگوی فرهنگی فراهم آورد، اما از آنجایی که تعریف روشنی از ویژگی فرهنگی ارائه نمی‌دهد و پاسخی برای تقابل برخی

از ویژگی‌های فرهنگی با منافع عمومی انسانی ندارد، موفق به ایجاد آشتی و گفتگو میان فرهنگ‌های مختلف نمی‌شود.

مفهوم ویژگی فرهنگی

ویژگی فرهنگی در نگرش کلاسیک مردم شناسی با گویشهای محلی، نحوه پوشش قومی و منطقه‌ای، آداب غذا خوردن، همسریابی، جشن و عزاداری و... تعریف می‌شد. در بخشهایی از مباحث سیاسی اجتماعی کنونی که متأثر از جهان بینی پست مدرنیستی است، بیشماری از کنشهای انسانی به عنوان ویژگی فرهنگی تعریف شده و اصل ارج گذاری و به رسمیت شناختن، شامل حالشان می‌شود. اما بسیاری از کنشهای انسانی که زیر عنوان ویژگی فرهنگی تعریف می‌شوند، با اموری تلاقی می‌کنند که برای تمام بشریت مشترک و یکسان هستند. احترام به این نوع از ویژگی فرهنگی، به معنای متمایز کردن گروه معینی از جامعه عمومی بشری است. قائل شدن امتیازی ویژه و یا محرومیت از اموری که در چارچوب نیازهای اصلی و حقوق طبیعی بشری است زیر پوشش ویژگی فرهنگی، تناقض آمیز و برخلاف ایده عدالت عمومی و حقوق بشر است. در جدالهای نظری میان نسبیت گرایان پست مدرنیست و مخالفین آنها موضوعاتی از این دست به بحث گذاشته می‌شوند: آیا خرید و فروش کودکان، خشونت جنسیتی و خانگی نسبت به زنان، ممانعت به عمل آوردن از آموزش کودکان را در برخی مناطق جهان می‌توان زیر عنوان ویژگی فرهنگی تعریف کرد؟ پاسخگویی به این پرسشها مستلزم قبول معیارهایی مشترک در ارزیابی از نیازهای بلاواسطه و حقوق انسانهاست. آبراهام هارالد مسلاو⁹ نیازهای مشترک انسانی به صورت هرمی متشکل از پنج گروه تقسیم می‌کند:

- نیازهای فیزیکی گرسنگی، تشنگی و نیاز به سکسوالیته.
- نیاز به امنیت، نظم، ثبات و حمایت
- نیاز به دوست داشتن و دوست داشته شدن، نیاز به خویشاوندی و تعلق داشتن
- نیاز به ارج و احترام، موقعیت اجتماعی، پرستیژ، قدرت و اعتبار
- نیاز به رشد و تکامل شخصیتی و درونی خود، تعالی جویی و جستجوی حقیقت

نگرش آبراهام مسلاو را در رده بندی نیازهای بشری می‌توان بر سه محور اصلی خلاصه کرد: همه انسانها، مستقل از هرگونه تعلق جغرافیایی، قومی و اعتقادی، مجهز به نیازهایی مشترک هستند. برآورده کردن و تأمین نیازهای پایه‌ای انسانی، دارای اولویت هستی‌ساز هستند. انرژی فعال و سازنده یک انسان گرسنه و بی سرپناه در درجه نخست به سوی یافتن نان سمت گیری می‌کند، سپس نیاز به رشد معنوی برجسته می‌شود. مسلاو که عمیقا به ذات نیک

⁹ Abraham Harald Maslow, Motivation und Persönlichkeit (Erstausgabe: 1954; überarbeitete Ausgabe: 1970)

انسانی باور دارد، به این جمع‌بند نظری می‌رسد که اگر نیازهای اصلی و پایه‌ای انسانها تأمین شوند، جامعه انسانی نیازی به تغییر انسانها نخواهد داشت. درباره نظرات مسلاو بحث‌های بسیاری انجام گرفته است، و صرف‌نظر از تفاسیر موافق و مخالف، مدل پایه‌ای او درباره نیازهای بلاواسطه بشری همچنان مورد توافق است.

با تکیه بر نیازهای پایه‌ای و جهان‌شمول انسانی می‌توان معیار روشنی برای تعریف ویژگی‌های فرهنگی بدست آورد؛ هر امر فرهنگی که در زندگی انسانی، باعث سلب حق طبیعی انسانی شود (با نیازهای پایه‌ای انسانی مغایرت داشته باشد) و یا کسب حق ویژه‌ای را طلب کند که تبعیض حقوقی میان انسانها را دامن بزند، بایستی ثانویه و فردی قلمداد شده و در محدوده خصوصی بماند. هرگونه ویژگی فرهنگی که با خشونت به انسان دیگر و سلب آزادی دیگری، خدشه دار کردن حرمت و ارج انسانی دیگری معنا پیدا کند، ناقض حقوق دیگر انسانهاست و به عنوان ویژگی فرهنگی قابل ارجگزاری نیست.

تنوع گرایی فرهنگی

قانون اساسی دموکراتیک مدرن، برگرفته از ایده حقوق عقلانی است که شهروندان آزاد با تصمیم خود برای ایجاد جامعه‌ای متشکل از افراد حقوقی آزاد و برابر، تدوین می‌کنند. قانون اساسی، مجموعه‌ای از مصوبات قانونی است که امر تأیید و رعایت متقابل در آنها الزام آور است. همزیستی قوانین مختلف نیز با ابزار قاطع حقوقی تنظیم می‌شود. حقوق فردی و شخص حقوقی به عنوان موضوع و واضع حقوق، به عنوان پیش شرطهای پایه‌ای قانون اساسی مدرن در نظر گرفته شده‌اند. قانون اساسی مدرن، مناسبات دولتی تصویب شده در چارچوب ارج شناسی میان افراد به مثابه نهادهای حقوقی را مستدل کرده و حقوق مشتق از آن، از تمامیت وجودی (Integrity) افراد حمایت می‌کند. لزوم این حمایت با اصل تفکیک ناپذیری اجزای مختلف سازنده شخصیت اجتماعی و فرهنگی انسانها به بیان درمی‌آید. در نهایت تکیه اصلی بر رعایت امنیت اشخاص به مثابه نهادهای فردی حقوقی است، در حالیکه تمامیت فرد به ساختار روابط متقابل ارج‌شناسانه وابسته است. به این ترتیب نگرش دموکراتیک، هویت قومی یک انسان را به مثابه پایه و زیر بنای برابری انسانها و به رسمیت شناختن حقوق فردی آنها در نظر نمی‌گیرد، بلکه بر اصل هویت جهان‌شمول انسانی و برابر بودن همه انسانها مستقل از تعلقات قومی، مذهبی، جغرافیایی، جنسی و نژادی تکیه می‌کند. نگرش دموکراتیک در برابر فرهنگهای دیگر ارج‌شناسانه و گشاده روست. متقابلاً اما از فرهنگهای دیگر توقع دارد که ارزشهای معنوی و اعتقادی را که با ایده‌های آزادی و برابری انسانها سر سازگاری ندارند، کنار بگذارند. تحقق دموکراسی در یک جامعه مشروط به خنثی بودن مؤسسات دولتی، اداری، دستگاه حقوقی، آموزشگاهها، مدارس، دانشگاهها است.

سیاست لیبرالیستی دولتهای مدرن که بر اصل برابر حقوقی همه افراد جامعه تکیه دارد، برای تحقق حقوق فردی انسانها، ناگزیر به رعایت ثانوی ویژگی‌های فرهنگی افراد جامعه است، تا استفاده از شانسهای برابر اجتماعی انسانها به دلیل ویژگی فرهنگی‌شان خدشه‌دار نشود. اعتراضات جنبش زنان در این کشورها نسبت به وخامت وضعیت زنان در عرصه‌هایی که به ویژه دچار تحول دموکراتیک شده بودند، موجب تعمیق نگرش لیبرال به امر ویژگی‌های فرهنگی شد. جنبش زنان این کشورها با طرح علنی و پیگیرانه دشواریهای مضاعف زنان در عرصه‌های قدرت سیاسی، آموزش و اشتغال نشان دادند که تصویب قانونی برابر حقوقی افراد جامعه، به خودی خود به برابر حقوقی افراد جامعه منجر نمی‌شود. وقتی که گروه‌های ویژه‌ای مثل زنان، به سبب قرنهاي متمادی تبعیض و بی حقوقی اجتماعی، امکان استفاده از موقعیت‌های برابر را ندارند. ورود گسترده زنان به دنیای کار نه تنها به بهبود وضعیت اجتماعی آنها منجر نشد، بلکه پدیده‌های تبعیض جنسی در محیط کار، کمترین دستمزد برای زنان، فقر زنان را به وجود آورد. مبارزات زنان در این کشورها، ضرورت تجدیدنظر و تکمیل قوانین پایه‌ای را نمایان کرد. تکمیل قانون اساسی دموکراتیک نیز منحصرًا به اتکای اصل پایه‌ای منعطف به حقوق فردی انسان امکانپذیر می‌شود. برای مثال بهره‌گیری از حقوق برابر اجتماعی برای زنان، وابسته به در نظر گرفتن ویژگی‌های هستی‌ساز بیولوژیک آنها مثل بارداری، زایمان و پرستاری از کودک است. از این رو سیاست دولت اجتماعی در برابر اعتراضات جنبش فمینیستی به چنین وضعیتی عبارت بود از، تصویب قوانین ویژه حمایتی زنان در زمینه‌های حقوق اجتماعی، خانوادگی و حقوق کار. یورگن هابرماس¹⁰ این ویژگی دولت دموکراتیک را که فرآیند دموکراتیک را همزمان در عرصه خصوصی (منطبق بر ویژگیهای جنسیتی زنان) و عمومی (رعایت حقوق فردی زنان به عنوان شخص دارنده حق) پیش می‌برد، مشروعیت یافتن قانون بر اساس یک فرآیند دموکراتیک¹¹ می‌نامد. دولتهای دموکراتیک که قوانینشان متکی بر تأمین حقوق انسانی فرد است، بایستی در برابر ویژگی‌های فرهنگی به چند اصل پایه‌ای توجه کنند:

1. رعایت عدالت اجتماعی برای شهروندان برابر حقوق و ارج انسانی آنها، بعنوان مهمترین و مرکزی تری وظیفه قانون.
2. چاره‌اندیشی برای همه موانع اجتماعی و پیچیدگیهای فرهنگی که در برابر تحقق حقوق فردی شهروندان قرار دارد.

¹⁰ Jürgen Habermas, Anerkennungskämpfe im demokratischen Rechtsstaat,

¹¹ Prozeduralistische Rechtsauffassung

3. راه‌حلهایی که قانون برای پاسخگویی به تنوع فرهنگی موجود در جامعه ارائه می‌کند، متفاوت هستند. از اینرو منطقی است که قوانین تکمیلی که برای بهبود وضعیت زنان تصویب می‌شوند با قوانین مربوط به مهاجرین و یا اقلیتهای مذهبی متفاوت باشند.
4. هیچ انسانی نباید به سبب وابستگی‌های قومی، مذهبی و جنسی از حقوق اجتماعی محروم شود. با همین پرنسپ نیز به هیچکس به واسطه ویژگیهای فرهنگی امتیاز ویژه‌ای تعلق نمی‌گیرد
5. تنوع‌گرایی فرهنگی در این سیستم از اصل رعایت حقوق فردی و برابر حقوقی شهروندان تابعیت می‌کند. هویت اصلی همه شهروندان در درجه نخست، عضویتشان در جامعه است و رعایت وظایف شهروندی و تبعیت از دولت قانونی بر دیگر امور اولویت دارد.

جهت‌گیری سیاست سوسیال دموکراتیک در اروپای غربی با تکیه بر اصل درک قانونی پروسه‌ای، عبارت است از: مبارزه برای تصویب قوانین تکمیلی مبتنی بر رعایت ویژگی‌های فرهنگی گروههای مختلف شهروندان ساکن کشورهای اروپایی. احزاب سوسیال دموکراتیک، طرفداران محیط زیست (سبزها) و لیبرالها، بنا بر توازن قوا در پارلمانهای این کشورها کمابیش موفق به تصویب بخشی از خواستههای برنامه‌ای خود شده‌اند:

- پذیرش و ارج‌شناسی نسبت به ویژگیهای فرهنگی و جنسی زنان: تصویب قوانین متعددی در عرصه اشتغال نیمه وقت برای مادران، نگهداری از کودکان مادران شاغل، حقوق ویژه دوران بارداری و ممنوعیت اخراج آنان، حق سرپرستی فرزندان، ...
- پذیرش و ارج‌شناسی حقوقی و اخلاق نسبت به ویژگیهای فیزیکی و معنوی معلولین جسمی و روحی: تصویب قوانین ویژه در زمینه آموزش، اشتغال، بیمه درمانی و پرستاری معلولین، ایجاد تسهیلات ویژه در تمامی وسایل حمل و نقل، معابر عمومی، اماکن خرید و فروش، آموزشگاهها و ادارات دولتی برای معلولین، ...
- پذیرش و ارج‌گزاری نسبت به وابستگان دیگر مذاهب و ملیتها: ایجاد تسهیلات برای حق شهروندی مهاجرین، تابعیت مضاعف، اختصاص دادن بودجه دولتی برای کلاسهای آموزش زبان، ایجاد تسهیلات برای دریافت اجازه کار، آزادی در انجام مراسم مذهبی برای وابستگان به مذاهب دیگر، مجاز بودن اماکن و عبادگاههای مذاهب مختلف، آزادی تأسیس انجمنهای و تجمعهای ملی و مذهبی، آزادی تشکیل کلاسهای آموزشی زبانهای محلی، کاهش نسبی تحقیر، تبعیض و به حاشیه راندن مهاجرین در جامعه، محیط کار و سیاست.
- پذیرش و ارج‌گزاری نسبت به ویژگی‌های جنسیتی.

گفتگوی فرهنگی

گرچه این قوانینی که دستاورد مبارزات جنبشهای زنان، کارگران، جوانان و اقلیتهای ساکن جوامع مدرن هستند، در وضعیت قدرت گیری احزاب محافظه کار، در معرض تغییرات منفی قرار می گیرند، اما تداوم اجرا و رعایت آنها از سوی دولت و شهروندان به شکل گیری نسبی فرهنگ تحمل، ارج گذاری متقابل و گفتگوی فرهنگی منجر شده است. حضور زنان، معلولین، و رنگین پوستان در پستهای مهم دولتی و آموزشی نه پدیده‌هایی استثنایی و منحصر به فرد، بلکه عناصری از وجدان و ایقان جامعه را تشکیل می دهند.

عزیمتگاه سیاست منعطف به تنوع گرایی فرهنگی، چه در کشورهای مثل کانادا و استرالیا که از بدو تاسیس دارای تنوع قومی و فرهنگی بوده‌اند و چه در همه کشورهای اروپایی که تنوع فرهنگی در آنها تاریخ وزینی نداشته و از پیامدهای مهاجرت در قرن بیستم است، جستجوی تدابیر و راه‌حلهای است که دشواریهای مربوط به تفاوت‌های فرهنگی و نابرابری‌های اجتماعی ناشی از آن را تعدیل کنند. تجربه سیاست تنوع گرایی فرهنگی در جوامع دموکراتیک نشان می‌دهد که آشتی و گفتگوی فرهنگی میان فرهنگهای مختلف در یک جامعه، در صورتی امکانپذیر است که حاملین این فرهنگها به دلیل خاستگاه ملی، وابستگی مذهبی، خصوصیات جسمی، جنسیت و سمتگیری جنسی شان از حقوق اجتماعی و مشارکت سیاسی محروم نشوند. در جوامعی که امر برابر حقوقی افراد در برابر قانون و در بهره‌گیری از امکانات اجتماعی تأمین نشده است، نارسایی‌های اجتماعی در بازار کار، در بخش آموزش، در بهره‌گیری از امکانات مناسب مسکونی و تحقیر و تبعیض عمدتاً متوجه اعضای گروههایی می‌شود که بلحاظ ویژگی‌های فرهنگی در جامعه "دیگری" محسوب می‌شوند. زنان، اقلیتهای مذهبی و قومی، معلولین، در زمره این گروههای اجتماعی هستند.

سیما راستین - دسامبر ۲۰۰۷

مقالات سیما راستین در سایت نیلگون:

لطیفه گویی سیاسی - اجتماعی

http://www.nilgoon.org/articles/sima_rastin_Jokes.html

قتل عام در پوشش مرگ ملایم و بی درد

http://www.nilgoon.org/articles/Sima_Rastin_Euthanasia.html

درباره تعلیم و تربیت متکی بر اعمال قدرت

http://www.nilgoon.org/articles/sima_rastin_education.html

یهودی ستیزی - خشونت کهنسال، سخت جان و همچنان موضوع روز

http://www.nilgoon.org/articles/sima_rastin_antisemitism.html